

مقدمه

کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷م. به عنوان کشوری مسلمان، شامل دو قسمت پاکستان و بنگلادش، از هند اعلام استقلال کرد؛ پس از استقلال نیز این کشور نخستین کشوری بود که عنوان جمهوری اسلامی را برای ساختار سیاسی خود برگزید. بدین ترتیب، اسلام نه تنها در استقلال این کشور نقش داشت بلکه پس از آن نیز به عنوان نیروی اثرگذار در صحنه سیاسی پاکستان باقی ماند که دولت‌مردان این کشور را ناگزیر از توجه به این موضوع در سیاست‌های داخلی و خارجی خود کرد.

محیط اجتماعی و سیاسی پاکستان پیچیدگی‌های خاص خود را دارد؛ از مهم‌ترین دلایل آن، ویژگی قومی و قبیله‌ای بودن ساختار اجتماعی این کشور، دخالت نظامیان در امور سیاسی، دخالت قدرت‌های خارجی و مهم‌تر از همه، منازعات مذهبی توأم با رقابت‌های قبیله‌ای است. چنین محیطی همراه با دخالت‌های قدرت‌های خارجی به‌ویژه، عربستان محیط مناسبی برای رشد مدارس مذهبی و رویکرد به رفتار خشونت‌آمیز توسط طلبه‌های این مدارس فراهم کرده است.

لذا با توجه به چنین پیشینه‌ای محور اصلی پژوهش حاضر را این سؤال تشکیل می‌دهد که علل رشد بنیادگرایی در پاکستان چیست؟ و چرا رفتار سیاسی برخی از این گروه‌ها از نوع خشونت‌آمیز است؟

علاوه بر سؤال اصلی، سؤالات فرعی زیر نیز در پژوهش مدنظر بوده است:

- اسلام در تحولات سیاسی پاکستان چه نقشی دارد؟
- نقش مدارس مذهبی در رشد بنیادگرایی در پاکستان چگونه باید ارزیابی گردد؟
- فرقه دیوبندیه چه نقشی در تحولات سیاسی پاکستان دارد؟
- قدرت‌های خارجی، به‌ویژه عربستان، چه نقشی در رشد بنیادگرایی در پاکستان داشته‌اند؟

فرض اساسی این مقاله آن است که محیط اجتماعی پاکستان، استفاده ابزاری برخی از دولت‌های پاکستان از گروه‌های بنیادگرا و رهبران آن همراه با مداخله دولت‌های خارجی به‌ویژه عربستان از عمده‌ترین دلایل رویکرد گروه‌های اسلامگرا با تفکر طالبانیستی در پاکستان به رفتار خشونت‌آمیز بوده است. «هدف» مقاله، پاسخ به سؤالات

فوق و بررسی صحت و سقم فرضیه مطرح شده به شیوه توصیفی - تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی است.

۱. بنیادهای تفکر طالبانسم در پاکستان

شاید با شنیدن نام طالبان، در ذهن ما حکومت طالبان در افغانستان و حمله به کنسولگری ایران در مزارشریف، که منجر به شهادت هشت کنسول ایرانی شد، یا حمله تروریستی به ساختمان تجارت جهانی و پنتاگون در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م. توسط گروه القاعده تداعی گردد، اما طالبانسم جنبشی فراگیر است که پیروان آن در کشورهای پاکستان، افغانستان، کشورهای آسیای مرکزی، جنوب شرقی آسیا و کشورهای آفریقایی فعالیت می‌کنند. در واقع، حکومت طالبان در افغانستان را می‌توان نمودی از طالبانسم در نظر گرفت.

طالبان به معنای طلبه‌هاست. طلبه‌ها از دیدگاه تباری، تقریباً همه پشتون، و سنی‌مذهب‌اند و به هنگام تحصیل در مدارس دینی علاوه بر پرورش‌های مذهبی و عمومی، امور نظامی را نیز فرا می‌گیرند. طالبان در افغانستان و جهان عرب به کسانی گفته می‌شود که در مکاتب و مدارس دینی تعالیم اسلامی را فرا می‌گیرند.

دیدگاه‌های متفاوت و گوناگونی در خصوص چگونگی پیدایش طالبان و به قدرت رسیدن آن‌ها مطرح شده است. هوشنگ امیراحمدی روند شکل‌گیری را چنین بیان می‌کند: «طالبان محصول جریان وسیع، هدایت‌شده و بلندمدتی هستند که یک سر آن به سیاست مهار دوجانبه آمریکا و محاصره همه‌جانبه ایران پیوند دارد و سر دیگر آن، به منافع استراتژیک و اقتصادی بعضی از کشورهای منطقه به‌ویژه پاکستان بسته است» (امیراحمدی، ۱۳۸۰، ص ۴). ولی به نظر می‌رسد علاوه بر نقش قدرت‌های خارجی در تحلیل شکل‌گیری طالبان، باید به مؤلفه‌های دیگر از قبیل شکنندگی اجتماعی، سنت‌های پایدار و انعطاف‌ناپذیر مذهبی، فقر فرهنگی و اقتصادی، تعصب قبیله‌ای و سلحشوری عشیره‌ای، سخت‌گیری اخلاقی، ساخت کشمکش‌پرور قومی، ملی و مذهبی و نیز دخالت بازیگران خارجی که مقاصد، منافع، دیدگاه‌ها، اولویت‌ها، و

نگرانی‌های نامتقارن، متفاوت و متعارض دارند، مورد توجه قرار گیرد (قراگوزلو، ۱۳۸۲، ص ۳۰؛ نصری مشکینی، ۱۳۷۷، ص ۱۷).

حامیان و رهبران طالبانیسم ادعا می‌کنند که به دنبال اجرای دقیق قوانین و سنت اسلام و تشکیل خلافت و حکومت اسلامی‌اند و پیروان خود را مقید و ملزم به اطاعت از دستورات دین اسلام می‌کنند. ریشه تفکرات طالبانیسم بر بستر اندیشه سلفی استوار است که در آن مدارس مذهبی، مکتب دیوبندی و وهابی تأثیر عمیقی دارند. روی هم رفته، دو عامل یکی نقش مدارس مذهبی و دیگری فرقه دیوبندیسم در پاکستان نقش مهمی در چگونگی شکل‌گیری و نوع رفتار طالبانیسم بازی کرده است که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱-۱. مدارس مذهبی و طالبانیسم

اسلام‌گرایی یا اسلام سیاسی امروزه به‌صورت یک نیروی مؤثر در فعل و انفعالات داخلی، بین‌المللی و جهانی مبدل شده است. گرچه اسلام سیاسی دارای خاستگاه، رویکردها و الگوهای متفاوتی است، تأکید بر ارزش‌های اسلامی (با قرائت‌های مختلف) و کاربست آن در نظام سیاسی داخلی و بین‌المللی به عنوان ارزش‌های مسلط، وجه غالب اسلام سیاسی است (شفیعی، ۱۳۸۴، ص ۳). در سه دهه گذشته، دو موضوع محور تحولات سیاسی در پاکستان بوده است: نخست مردم‌سالار شدن و روابط نظامیان با سیاست‌مداران؛ دوم، رشد اسلام‌خواهی و مناسبات اسلام‌گرایان با سیاست‌مداران؛ دو موضوعی که هم جدا وهم وابسته به یکدیگر بوده است و همزمان در شکل دادن به سیاست در پاکستان نقش داشته است (نصر، ۱۳۸۶، ص ۲۴).

وقتی از اسلام سیاسی سخن به میان می‌آید، پاکستان یکی از کشورهای است که نظرها به آن معطوف می‌شود. برجستگی اسلام سیاسی در داخل پاکستان که در شکل ماهیت اسلامی حکومت و فرقه‌گرایی نمود یافته و نیز گسترش اسلام سیاسی از پاکستان به منطقه و جهان که در شکل طالبان، گروه‌های کشمیری و تا حدی القاعده نمود و بروز یافته، در ارتقای جایگاه و نقش پاکستان در رواج اسلام‌گرایی مؤثر بوده است (شفیعی، ۱۳۸۴، ص ۳). اهمیت یافتن روزافزون اسلام در سیاست‌های پاکستان،

به‌طور بسیار نزدیکی با روند کلی اسلام‌گرایی، که توسط احزابی مانند جماعت اسلامی تعریف و پشتیبانی و هدایت می‌شده، پیوند نزدیک داشته است (Binder, 1961, p.111). وقتی اسلام‌گرایی از دیدگاه بین‌المللی بررسی شود، در این صورت، نقش پاکستان در تعلیم و پرورش نیروهای اسلامی و صدور این نیروها به کشورهایمانند افغانستان، آسیای جنوب شرقی، آسیای مرکزی، کشورهای حوزه خلیج فارس، چین و ایران قابل تأمل است. بنابراین، برجستگی و اهمیت پاکستان در ماتریس اسلام‌گرایی، جایگاه آموزشی و تربیتی آن است (شفیعی، ۱۳۸۴، ص ۳). از این رو، یک واقعیت این است که مدارس مذهبی پاکستان بخشی از نظام آموزشی این کشور و حتی کارآمدتر از بخش رسمی و دولتی است.

قبل از دهه ۱۹۵۰م. شمار مدارس مذهبی در پاکستان ۲۴۴ مدرسه بود، این تعداد در دهه ۱۹۶۰م. به ۵۰۰، در دهه ۱۹۷۰ به ۷۰۰، در دهه ۱۹۹۰ به ۱۱ هزار ۲۲۱ و هم‌اکنون به ۱۱ هزار ۷۸۲ مدرسه رسیده است. بر اساس آمار رسمی ۱۱۲۲۱ مدرسه مذهبی در این کشور فعال است. حدود ۶۱۴۸ مدرسه از این مدارس ثبت رسمی شده است و مابقی یعنی ۵۰۷۳ مدرسه دیگر از ثبت رسمی اجتناب کرده‌اند. اما آمار غیررسمی حکایت از آن دارد که حدود ۲۰ هزار مدرسه مذهبی در پاکستان وجود دارد (شفیعی، ۱۳۸۴، ص ۳؛ شفیعی، ۱۳۸۶، ص ۵۷). به گفته ایجاز‌الحق، فرزند ضیاء‌الحق، که وزیر امور مذهبی پاکستان است، از کل مدارس مذهبی موجود در پاکستان، ۸۰۰۰ مدرسه زیر نظر سازمان‌های دیوبندی، ۱۸۰۰ مدرسه زیر نظر سازمان‌های بریلوی، ۴۰۰ مدرسه زیر نظر سازمان اهل حدیث، ۳۸۲ مدرسه زیر نظر سازمان‌های شیعه و ۱۲۰۰ مدرسه زیر نظر جماعت اسلامی پاکستان فعالیت می‌کنند (شفیعی، ۱۳۸۴، ص ۳). بسیاری از مجاهدان و رهبران طالبان، از جمله ملا عمر، در این مدارس پاکستان آموزش دیده‌اند (کابلی، ۱۳۸۶). از این رو، نقش مدارس مذهبی در تحولات پاکستان بارز و مشخص است. به نظر می‌رسد یکی از عوامل مؤثر در گرایش مردم پاکستان به خصوص جوانان به مدارس مذهبی، فقر و ضعف بنیه مالی خانوارها در پاکستان باشد. بر اساس تازه‌ترین گزارش‌ها حجم تولید ناخالص داخلی پاکستان در سال ۲۰۰۴ میلادی ۳۴۷ میلیارد دلار بوده است که با توجه به جمعیت ۱۶۲ میلیونی این کشور،

درآمد سرانه پاکستانی‌ها بر اساس شاخص قدرت خرید تنها ۲۲۰۰ دلار است (صدری، ۱۳۸۴، ص ۵). کاهش بودجه آموزش و پرورش سبب گردیده است تا مناطق فقیرنشین روستایی، که بخش اصلی جامعه پاکستان را تشکیل می‌دهد، به دلیل ضعف بنیه مالی فرزندان خود را به مدارس مذهبی پاکستان بفرستند؛ زیرا علاوه بر تحصیل رایگان، مقداری نیز کمک‌هزینه تحصیلی دریافت می‌کنند (شفیعی، ۱۳۸۶، ص ۵۶). لذا به نظر می‌رسد که رابطه‌ای بین فقر و گرایش به مدارس مذهبی وجود داشته باشد. چنین خط‌مشی‌ای از سوی مدارس مذهبی باعث گرایش بیشتر جوانان حتی از کشورهای دیگر و مهاجرت به پاکستان و تحصیل در مدارس دینی طی سال‌های اخیر بوده است.

۱-۱-۱. علل گسترش مدارس مذهبی در پاکستان

چهار عامل اساسی در رشد مدارس مذهبی در پاکستان نقش داشته است که عبارت است از: قدرت‌یابی ژنرال ضیاءالحق، بحران افغانستان، بحران کشمیر و انقلاب اسلامی ایران (شفیعی، ۱۳۸۴، ص ۳).

اولین عامل، «به قدرت رسیدن ژنرال ضیاءالحق» است. دیدگاه‌های اسلام‌گرایان در دوران ضیاءالحق (۱۹۷۷-۱۹۸۸)، در ساختار دولت نمود یافت (Burki & Baxter, 1991, pp.64-98).

در این سال‌ها، اسلامی شدن قوانین در سیاست و فرهنگ عمومی مبنا قرار گرفت که این امر، نمونه‌ای مثال‌زدنی از ترویج نظام‌مند اسلام‌گرایی از بالا بود (Kennedy, 1990, p.13).

کودتای ژنرال ضیاءالحق باعث پیوند و تقویت دو مکتب جهادگر دیوبندی شبه‌قاره هند و مکتب سلفی برخاسته از عربستان سعودی شد، پیوندی که حاصل آن شکل‌گیری هزاران مدرسه مذهبی در پاکستان بود که برای جنگ در افغانستان، جهادگر تربیت می‌کردند. به عبارت دیگر، ثروت نفتی اعراب، تسلیحات غرب و هماهنگی پاکستان، جهادگرانی تربیت کرد که آشکارا تحت تأثیر عقیدتی دو مکتب دیوبندی و سلفی وهابی قرار داشتند. مشکلی که بعداً در قالب تمایلات فرقه‌گرایانه ظهور کرد و به چالش مذهبی در داخل پاکستان دامن زد. وجود تضاد و اختلاف برداشت دو مکتب

فقهی، سنی و شیعه، که سابقه تاریخی داشت، با رشد مکاتب جهادگر دیوبندی-سلفی، به شدت خود را در تجدید اختلاف سنتی- سنی و شیعه- در پاکستان بروز داد (ملازهی، ۱۳۸۶، ص ۶۲).

دومین عامل، «بحران افغانستان» است. افغانستان از دو جهت، عمق استراتژیک برای پاکستان است: نخست، افغانستان دروازه دستیابی اسلام‌آباد به کشورهای آسیای مرکزی است؛ دوم، رقابت با هند. هرگونه ثبات و آرامش در افغانستان باعث افزایش فرصت‌های تجاری و اقتصادی پاکستان با کشورهای آسیای مرکزی می‌شود و هرگونه منازعه در افغانستان مانع چنین فرصت‌هاست. به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی، پاکستان توسعه نفوذ و حضور خود را در منطقه هدف قرار داد، ولی مسیر افغانستان و جنگ داخلی در این کشور امکان تحقق این هدف را با دشواری جدی مواجه ساخت (کولایی، ۱۳۸۴، ص ۱۶). اهداف سیاست خارجی پاکستان، احیای روابط فرهنگی و تاریخی با مردم جمهوری‌های مستقل آسیای مرکزی و توسعه تجارت سودآور چندجانبه و همکاری اقتصادی با این کشورهاست. از این رو، پاکستان با این کشورها در زمینه مسیرهای حمل و نقل کالا، تسهیلات اعتباری، ایجاد خطوط لوله و نفت، صدور خدمات فنی و بانکداری همکاری خود را افزایش داده است (قهرمان‌پور، ۱۳۸۶، ص ۲۶).

منابع انرژی در آسیای مرکزی و دریای خزر، چشم‌انداز پرجاذبه‌ای برای رهبران پاکستان دارد؛ زیرا این کشور به شدت نیازمند تأمین نیازهای خود در این بخش از همسایگان خود و به‌ویژه این منطقه است. از این رو، تأمین امنیت در افغانستان برای هموار کردن مسیر دسترسی به جمهوری‌های آسیای مرکزی در اولویت قرار گرفت (کولایی، ۱۳۸۴، ص ۱۶). رقابت با هند نیز در سیاست پاکستان در قبال افغانستان دخیل بوده است. از زمان استقلال تا سال ۱۹۹۲م. هند در افغانستان از هر دولتی که به قدرت می‌رسید، حمایت می‌کرد. موضوع پشتونستان این امکان را به هند داد تا پاکستان را از دو طرف- یکی خط دیوراند (خط مرزی بین پاکستان و افغانستان) و دیگری مرز خود با پاکستان- تحت فشار قرار دهد (گرر، ۱۳۸۶، ص ۱۸). پس از سقوط کابل و تسخیر آن به دست طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶، هند همچنان به حمایت از ربانی ادامه داد. اما

این‌بار، برای اولین بار در تاریخ روابط خود با افغانستان، هند حامی یک گروه اپوزسیون شده بود (گر، ۱۳۸۶، ص ۱۸). در حال حاضر نیز پاکستان و هند در حال رقابت شدید در سرزمین جنگ‌زده افغانستان هستند؛ بنابراین، منطقی است پاکستان نتواند حضور نیروهای هندی را در مرزهای شرقی خود تحمل کند. پاکستان طبیعتاً اجازه نخواهد داد هیچ قدرت منطقه‌ای، به‌ویژه هند در افغانستان صاحب برتری نسبی شود.

سیاست خارجی پاکستان در افغانستان بسیار پیچیده است. در نظر گرفتن منافع اسلام‌آباد در افغانستان و ترس از انزوا در جامعه بین‌المللی از مهم‌ترین عامل‌های سیاست خارجی پاکستان در افغانستان می‌باشند؛ به‌خصوص با توجه به اینکه سیاست آمریکا در جنوب آسیا در حال حاضر نزدیکی هرچه بیشتر به هند است. لذا با توجه به چنین پیشینه‌ای، پاکستان سعی دارد تا با تربیت نیروهای افغان در مدارس دینی خود و آموزش آن‌ها با آموزه‌های رادیکال از آن‌ها برای تعقیب سیاست‌های خود در افغانستان استفاده کند.

سومین عامل، «بحران کشمیر» است. در این باره که فلسفه وجودی پاکستان اسلام است، جای هیچ‌گونه شکی وجود ندارد. بحران کشمیر، تاریخی‌ترین و اصلی‌ترین مسئله مورد اختلاف بین هندی‌ها و پاکستانی‌هاست. این منطقه که در شمالی‌ترین نقطه دو کشور هند و پاکستان واقع شده، از دیرباز صحنه درگیری، مخاصمه و جنگ میان این دو کشور بوده است و گاه‌وبی‌گاه به بهانه‌ای، تنش موجود بین دو کشور در این منطقه افزایش یافته و تا مرحله جنگ پیش رفته است. تداوم بحران کشمیر باعث شد اسلام معتدل در پاکستان تحت تأثیر فرقه‌گرایی دیوبندیسم به اسلام رادیکال تبدیل شود. تلاش برای جدایی کشمیر از هند در تعالیم مذهبی مدارس پاکستان یک وظیفه شرعی برای رهایی بخشی مسلمانان از یوغ هندوئیسم است و همین موضوع به عاملی برای رشد مدارس و علاقه جوانان مسلمان برای تحصیل در آن‌ها تبدیل شده است (شفیعی، ۱۳۸۴، ص ۳).

چهارمین عامل مؤثر در گسترش مدارس مذهبی در پاکستان «انقلاب اسلامی ایران» است. انقلاب اسلامی ایران کشورها و ملت‌های فراوانی را تحت تأثیر قرار داد

که این تأثیرات فرصت‌ها و تهدیدهای فراوانی را برای ایران به وجود آورد. یکی از کشورهایی که از انقلاب اسلامی ایران تأثیر پذیرفت، پاکستان است. با توجه به ویژگی‌های خاص پاکستان از جمله مسلمان بودن دو کشور، همسایگی، نظام اسلامی حاکم بر دولت اسلام‌آباد و آشنایی تعدادی از علمای پاکستان با شخصیت و تفکر حکومت اسلامی و انقلابی امام خمینی (ره)، زمینه هرچه بهتر برای تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر پاکستان فراهم شد. شیعیان پاکستان از جمله گروه‌هایی بودند که بیشترین تأثیر را از انقلاب اسلامی ایران پذیرفتند. قابل ذکر است که شیعیان تا اوایل دهه ۸۰ میلادی تشخص سیاسی نداشتند و حزبی یا گروهی سیاسی به نام شیعیان وجود نداشت. تأکید ژنرال ضیاءالحق بر نقش اسلام در صحنه سیاسی پاکستان و احیای مناقشات مذهبی، حضور جهادگران عرب سلفی در پاکستان و شکل‌گیری سازمان‌های تروریستی ضد شیعی در این کشور مانند سپاه صحابه و لشکر جنگجوی به تدریج شیعیان را ترغیب به تلاش برای احیای هویت خود با الگوگیری از انقلاب در قالب مدارس دینی و سازمان‌های سیاسی کرد (ملازهی، ۱۳۸۶، ص ۶۳). علاوه بر مدارس دینی، مکتب دیوبندی نیز همان‌گونه که ذیلاً توضیح داده خواهد شد، از دیگر عواملی است که به رشد اسلام رادیکال در پاکستان کمک کرده است.

۲-۱. فرقه دیوبندی و طالبان‌نیم

نظام حاکم بر پاکستان - گرچه نظام سیاسی جمهوری اسلامی بیان شده است - در عمل تعریف مشخص و روشنی از اسلام در این کشور که جامعه پاکستان را به سوی نوعی اتفاق نظر برساند و بتواند نوع حکومت را با توجه به اصول ثابت برگرفته از ایدئولوژی اسلامی تعریف کند، وجود ندارد. در واقع، حکومت‌کنندگان برای کسب مشروعیت به سمت طیف‌های قدرت در جامعه گرایش پیدا می‌کنند که این خود موجبات تنش و تحریک گروه‌های دیگر را فراهم کرده است. جامعه پاکستان دارای ماهیت قومی و فرقه‌ای است که هر یک دارای ایده‌ها و تعصبات قومی - قبیله‌ای و برداشت‌های سنتی و مذهبی خاص هستند که روزه‌روز بر دامنه شکاف آن افزوده می‌شود.

جامعهٔ پاکستان نه تنها به لحاظ سیاسی به گروه‌های متعدد خرد و کلان تقسیم می‌شود بلکه از جنبهٔ مذهبی نیز علاوه بر فرقه‌های عمده سنی و شیعه، هریک از خود این فرقه به مسلک‌ها و گرایش‌های عدیده‌ای تقسیم می‌شود؛ ضمن اینکه از جهت طایفه‌ای و زبانی نیز وضعیت مشابه‌ای حکمفرماست. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد در این کشور نظریهٔ وحدت داخلی به حداقل ممکن کاهش یافته و در مقابل، رویارویی قومی، زبانی و مذهبی جای آن را گرفته است که متأسفانه در سال‌های اخیر درگیری‌های مذهبی گاه به حد افراط رسیده است که نمونهٔ بارز آن، ترور رهبران شیعیان، حمله به کنسولگری فرهنگی ایران و ترور دیپلمات‌های ایرانی بوده است. سیاست اصلی دولت پاکستان سکوت در برابر تنش‌های فرقه‌ای است و این مسئله، تا اندازهٔ زیادی به دلیل عدم تعریف مشخص در خصوص مبانی پایه‌های حکومت اسلامی در این کشور است. انجام چنین رفتارهای خشونت‌آمیز در پاکستان تا اندازهٔ زیادی محصول اعتقادات و آموزش‌های مکتب دیوبندی است که در سال‌های اخیر از حمایت وهابی‌ها نیز برخوردار است.

جنبش دیوبندی در ۱۸۵۱م در شهر کوچک دیوبند در استان اوتارپرادش هند پایه‌گذاری شد. هدف اولیهٔ آن جلوگیری از گرایش‌های غیرمذهبی بود که با سلطهٔ استعمار در شبه‌قاره رواج یافته بود (کابلی، ۱۳۸۶). پایه‌گذار این فرقه شاه ولی‌الله دیوبندی بود که در الهیات و علوم انسانی صاحب‌نظر بود و از بزرگان دینی و مبلغان مذهبی حنفیه به شمار می‌رفت. شاه ولی‌الله معتقد بود که اسلام روح اصیل خود را در منطقه از دست داده است؛ به همین علت، حرکتی را شروع کرد تا جریان نوینی را در جهان اسلام و میان مسلمانان به وجود آورد (محمدی، ۱۳۶۸، ص ۹۹).

نهضت شاه ولی‌الله در آغاز یک نهضت فکری بود که اصلاح افکار دینی و خرافه‌زدایی از زندگی جامعهٔ مسلمان هند را هدف اساسی خود قرار داده بود. اما پس از او، پسرش شاه عبدالعزیز (۱۷۴۶-۱۸۲۹) و نوه‌اش، شاه اسماعیل (۱۷۸۱-۱۸۳۷)، آن را به یک جنبش اجتماعی-سیاسی تبدیل کردند و علیه انگلستان موضع گرفتند (مصباح، ۱۳۸۶). نظریه‌پردازان اصلی این مکتب مولانا قاسم نانوتوی و شیخ احمد گنگوهی بودند که اولین مدرسه را با کمتر از بیست محصل در سال ۱۸۶۷م. تأسیس

کردند، مدرسه‌ای که بعدها نامی جهانی یافت. مؤسسان، هدف اصلی از تأسیس این مدرسه را تقویت مبانی اسلام بر اساس مذهب حنفی اعلام کردند (پیام آفتاب، ۱۳۸۷). نویسنده کتاب «مسلك علماء دیوبند» در این زمینه می‌نویسد: «بزرگان مدرسه دارالعلوم، در فقه، حنفی‌مذهب‌اند و اگرچه تمام سلسله‌های صوفیه و طرق آن‌ها را قبول دارند، طریقه چشتیه را طریقه خود قرار دادند و به نقشبندیه، قادریه و سهروردیه ارادت دارند. آنان شاه ولی‌الله دهلوی را بزرگ طریقت خود می‌دانند و در اصول عقاید از شیخ محمد نانوتوی و در فروع از شیخ احمد گنگوهی تقلید می‌کنند» (پیام آفتاب، ۱۳۸۷).

مکتب دیوبندی پس از اینکه رنگ سیاسی پیدا کرد، علمای وابسته به آن با همکاری تعدادی از علمای وابسته به جناح‌های دیگر، گروه «جمعیت العلمای هند» را در سال ۱۹۱۹م. به وجود آوردند. پس از تجزیه هند و به وجود آمدن پاکستان، شاخه انشعابی آن، تحت عنوان «جمعیت العلمای اسلام» فعالیت خود را در پاکستان امروزی ادامه دادند (پیام آفتاب، ۱۳۸۷). طرفداران دیوبندی در این کشور همواره در حال افزایش بوده است. سه عامل رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه، سرمایه‌گذاری وسیع عربستان و همچنین، حمایت‌های دولتی ضیاءالحق و جناح او باعث گسترش مکتب دیوبندی در پاکستان شد.

مبانی اصلی جنبش دیوبندی را پاکسازی اسلام از عناصر «ناپاک»، اجرای آیین جهاد به عنوان یگانه راه مبارزه با کفر و شرک و مبارزه با مذهب شیعه و اولیای مقدس تشکیل می‌دهد (کابلی، ۱۳۸۶). دیوبندی‌ها از نظر اعتقادی شباهت زیادی به وهابیت دارند و در برابر سایر فرقه‌های اسلامی حساسیت زیادی نشان می‌دهند.

بعضی از عقاید دیوبندی‌ها که نشان‌دهنده تعارض عمیق آنان با شیعیان و سایر فرقه‌های اهل سنت، به استثنای فرقه حنفی، و درعین حال، تشابه آن‌ها با وهابیت است، عبارت است از:

- زیارت قبور گناه است؛
- اعتقاد به علم غیب حضرت رسول(ص) شرک صریح است؛
- فرستادن صلوات و ختم قرآن برای رسیدن به ثواب جایز نیست؛
- برگزاری جشن میلاد پیامبر(ص) در هر حال، جایز نیست؛

- بزرگ‌داشت روز سوم فوت کسی روا نیست؛

- شفاعت خواستن و توسل جستن شرک است (شفیعی، ۱۳۸۵، ص ۹).

وجهه مشترک تفکر دیوبندی و وهابیت در احیای خلافت اسلامی، ضدیت با شیعیان و مخالفت با فرهنگ و تمدن غربی است. مهم‌ترین اصل در اندیشه سیاسی دیوبندی و سایر گروه‌های بنیادگرای افراطی از جمله طالبان، احیای اصل «خلافت اسلامی» در نظام سیاسی اسلام است. شاه ولی‌الله هندی سرسلسله نهضت بیداری اسلامی در شبه‌قاره، که مکتب بنیادگرایی دیوبندی نیز متأثر از افکار اوست، احیای خلافت اسلامی را رکن اساسی در اسلامی شدن جامعه می‌دانست (مصباح، ۱۳۸۶). تسلط طالبان بر افغانستان در واقع، تحقق این فکر بود.

امروزه اسلام‌گرایان سنی از مسجد سرخ تا غارهای تورابورا [افغانستان] تنها یک آرمان را فریاد می‌زنند و آن تشکیل خلافت اسلامی در منطقه است (خسروشاهی، ۱۳۸۶، ص ۲۴). اینکه چنین برداشتی توان عملی شدن دارد یا نه، موضوعی متفاوت است، ولی آرمان آن‌ها احیای خلافت اسلامی در کل جهان است و ابزار دستیابی به این هدف، «جهاد در راه خدا» تصور شده است و عملیات انتحاری علیه کسانی یا کشوری که مانع وقوع این آرمان می‌شود، به صورت یک تکلیف شرعی واجب است.

ضدیت با تشیع از دیگر وجوه مشترک مکتب دیوبندی و وهابیت است. بنیادگرایی افراطی از نوع طالبانیسم با توسل به حربه «تکفیر» به مبارزه با تمامی مذاهب و فرقه‌های اسلامی غیر از خود رفته و به غیر از خویشتن، سایر گروه‌ها را همه باطل و حتی کافر می‌پندارند. در مورد برخی از مسلمانان مانند شیعه بر حسب نظر ابن تیمیه، کفر آن‌ها بزرگ‌تر و گناه آن‌ها عظیم‌تر از کفار اصلی است.

دشمنی با شیعه در تاریخ مکتب دیوبندی سابقه دیرینه‌ای دارد. شاه ولی‌الله دهلوی در قرن هجدهم میلادی، پیرامون شیعه چنین ارزیابی داشت: «و از ذریت حضرت مرتضی سه فرقه ضاله برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در به هم زدن دین محمدی، اگر حفظ او تعالی شامل حال این ملت نبود. از آن جمله شیعه امامیه که نزدیک ایشان قرآن نقل ثقات ثابت نیست... و در ختم نبوت زندقه پیش گرفته» (مصباح، ۱۳۸۶). در «تفکر طالبانیسم» که شیوه به روزشده جریان فکری ابن تیمیه و پیروان اوست، ضدیت با

شیعه بارز و مشخص است. ملامحمد عمر- رهبر طالبان- اعلام کرد: «شیعیان چیزی بین کفار و مسلمانان هستند. به ادعای طالبان، شیعیان بدعت‌گذارانی هستند که می‌توان آنان را برای عقاید مذهبی‌شان مورد آزار و اذیت قرار داد.... این رویکرد خواه‌ناخواه ایران را به عنوان بزرگ‌ترین کشور شیعی جهان به چالش می‌خواند و به تعبیر «الیویه روی»، همگان ایران را پدر خوانده شیعیان در جهان می‌دانند» (نصیری مشکینی، ۱۳۷۷، ص ۲۱). بر اساس این‌گونه تفکرات طالبانسم صدها نفر شیعه از کودک، زن و مرد به مناسبت‌های مختلفی قربانی کردند.

طالبان پس از تصرف شهر مزار شریف در سال ۱۳۷۷، دست‌و‌پا‌نهادن و قتل و عام وسیع شیعیان را صادر کردند و نظامیان گروه‌گروه شیعیان را به عنوان رافضی و کافر به خاک و خون کشیدند. افراد طالبان که در جنگ اول مزار شریف در سال ۱۳۷۶ به اسارت نیروهای حزب وحدت اسلامی درآمدند، آشکارا از «وجوب جهاد» علیه ازبک‌ها سخن به زبان آورده و کشته شدن در مقابل «جبهه متحد» را شهادت در راه خدا می‌دانستند (مصباح، ۱۳۸۶). دشمنی طالبان با ایران و حمله به کنسولگری ایران در مزارشریف نیز ریشه در همین تفکرات نادرست آن‌هاست.

مخالفت با فرهنگ و تمدن غربی از دیگر وجود اشتراک طرفداران مکتب دیوبندی و وهابی‌هاست. البته، مخالفت با غرب یکی از شعارهای اساسی تمامی گروه‌های بنیادگرای اسلامی است. اما آنچه بنیادگرایی افراطی از نوع طالبان را از بقیه گروه‌های اسلامی جدا می‌سازد، نفی مطلق مدنیت غربی به وسیله آن‌هاست. طالبان در سایه ماهیت قبیله‌ای و قومی و ساختار سخت سنتی و واپس‌گرای خود، اصولاً و اساساً نمی‌توانستند سطح اندیشه و رویکرد خود را به اندازه متعارف و معقول با فرهنگ و تمدن معاصر منطبق سازند (قراگوزلو، ۱۳۸۲، ص ۳۷). از جهت دیگر، ابن‌تیمیه- پدر فکری وهابیت و طالبان- مسلمانان را فرا می‌خواند که تمامی روابط خود را با کفار قطع کنند و در تمامی امور با آن‌ها مخالف باشند. به عبارت دیگر، مسلمانان هیچ‌یک از ساخته‌های فیزیکی و فکری کفار را نباید به کار گیرند، حتی اگر این به ضرر مسلمانان نباشد. به نظر او، مهم‌ترین مصلحت در این است که با آن‌ها مخالف باشیم، برای اینکه در کارهای کفار مصلحتی به نفع ما نیست (نیات، ۱۳۸۵). مخالفت تعصب‌آمیز با

تلویزیون، وسایل تصویربرداری و سینما و امثال آن، نشانه آشکاری بر روحیه ستیزه‌جوی آنان با مظاهر تمدن غربی است. با توجه به چنین تفکری است که تلویزیون و سینما در نزد طالبان از «ابزار شیطانی» به حساب آمده و در ردیف آلات لهو و لعب که مشروعیتی در دین ندارد، قرار می‌گیرد (نیات، ۱۳۸۵). مخالفت طالبان با ابزار تصویری تا آنجا بود که امیرخان متقی، وزیر اطلاعات و فرهنگ طالبان گفت: «پس از این مردم عکس‌ها و آلبوم‌ها را در خانه‌های خود نگهداری نکنند؛ زیرا این مسئله با اسلام در تضاد است (نیات، ۱۳۸۵). از این‌رو، استفاده از رادیو و به‌ویژه تلویزیون و نیز عکس‌برداری ممنوع اعلام گردید و اجرا و پخش موسیقی جرم شمرده می‌شد.

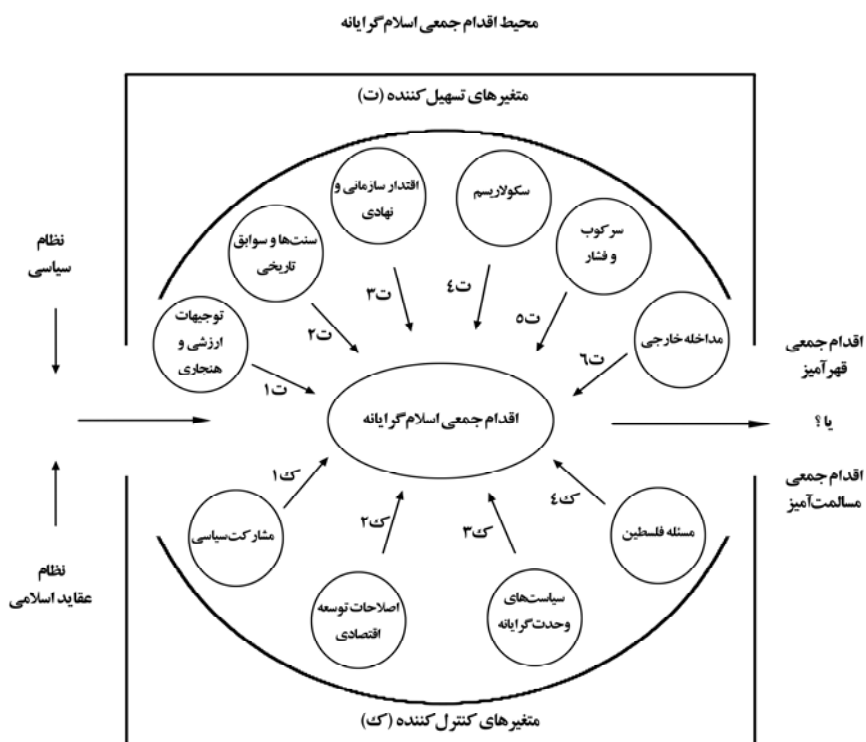
با توجه به نکات یادشده و همخوانی اصول دیوبندیسم با وهابیت، علت ضدیت این فرقه با شیعیان قابل فهم است. از این‌رو، این فرقه به رواج ایده وهابیت در پاکستان کمک کرد و باعث افزایش تنش و رقابت میان پاکستان و ایران در افغانستان شد. اوج قدرت این فرقه در زمان ژنرال ضیاءالحق در پاکستان بود. ضیاءالحق در درجه اول، یک دیوبندیسم افراطی بود که نسبت به وهابیت علاقه نشان می‌داد. همین ویژگی باعث شد تا او پول زیادی از عربستان سعودی برای تأسیس مدارس مذهبی برای ترویج ایدئولوژی دیوبندی- وهابی دریافت کند (شفیعی، ۱۳۸۴، ص ۳). بهره‌مندی از حمایت مالی خارجی به‌ویژه حمایت‌های کشورهای غربی، فقر مردم پاکستان، نیاز سیاست‌مداران پاکستانی به قدرت بسیج آن‌ها، تمایل دولت‌مردان این کشور به استفاده ابزاری از این نیرو برای ایجاد مزیت نسبی در سیاست خارجی، زمینه را برای رشد و قدرت‌نمایی گروه‌های طرفدار دو مکتب دیوبندی و وهابیت فراهم ساخت (شفیعی، ۱۳۸۵، ص ۱۱).

عمده‌ترین گروه‌های وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارت‌اند از: «جمعیت العلمای اسلام»، «سپاه صحابه» و «جمعیت اهل حدیث». این سه جناح، متعلق به مکتب دیوبندی و دارای عقاید مشابه و شعارهای یکسان و حامیان خارجی واحد هستند. جنبش طالبانیسم با هر سه گروه نامبرده ارتباط تنگاتنگی دارد (مصباح: ۱۳۸۶). این گروه‌ها از لحاظ فکری و حتی عملی نقش اساسی در بسیج طالبان بر عهده داشتند و این نقش را از طریق مدارس مذهبی زیر نظر خود ایفا می‌کردند.

۲. متغیرهای اثرگذار بر رفتار غیرمسالمت‌آمیز طالبانسیسم در پاکستان

گروه‌های اسلامگرا و یا به تعبیر غرب، «بنیادگرایان اسلامی» در مناطق مختلف دارای یک وجه اشتراک و یک وجه افتراق هستند؛ مهم‌ترین وجه اشتراک آنان، اعتقاد به جامعیت دین اسلام و توانایی این دین برای اداره جامعه در همه مکان‌ها و زمان‌هاست. این نگرش سبب گردیده است تا حرکت‌های اسلام‌خواهی به عنوان نوعی اقدام جمعی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی بر اساس نظریه ماکس وبر تحلیل گردد؛ بدین معنا که رویکرد به اسلام توسط اسلام‌گرایان از این باور آنان نشئت می‌گیرد که تشکیل حکومت اسلامی برای اجرای احکام اسلامی یک ضرورت است؛ موضوعی که رهبران بنیادگرا، اعم از شیعه و سنی، در آن اتفاق نظر دارند.

اما علی‌رغم اشتراک نظر گروه‌های اسلامگرا در جامعیت دین اسلام، آن‌ها در نوع رفتار سیاسی برای نیل به هدف با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ برای نمونه، درحالی‌که احزاب سیاسی اسلامگرا در ترکیه در کسب قدرت به شیوه مسالمت‌آمیز و از طریق آموزه‌های مردم‌سالاری فعالیت می‌کنند، برعکس در پاکستان گروه‌های دارای تفکر طالبانیستی مانند سپاه صحابه درصدد تحقق خواسته‌های خود با توسل به خشونت هستند. لذا سؤال اصلی مطرح، این است که چرا رفتار اسلام‌گرایان از شکل مسالمت‌آمیز تا خشونت‌آمیز در نوسان است؟ حمید احمدی از جمله پژوهش‌گرانی است که به بررسی این موضوع پرداخته و بر اساس الگوی زیر بر این اعتقاد است که برخی متغیرها مانند مداخله خارجی، سرکوب، گسترش سکولاریزم، اقتدار سازمانی و نهادی، سنت‌ها و سوابق تاریخی به همراه توجهات ارزشی از جمله عامل‌هایی است که رفتار خشونت‌آمیز را در میان اسلام‌گرایان تسهیل می‌کند و برعکس، متغیرهایی مانند مشارکت سیاسی، اصلاحات اقتصادی، سیاست‌های وحدت‌گرایانه و توجه به مسئله فلسطین رفتار خشونت‌آمیز در میان گروه‌های بنیادگرا را کنترل و آن‌ها را ترغیب به دوری جستن از خشونت و توجه به رفتارهای مسالمت‌آمیز می‌کند.



آینده جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه: طرح یک چهارچوب نظری

(احمدی، ۱۳۷۷، ص ۷۵)

باتوجه به چنین پیشینه‌ای در اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که با توجه به الگوی بالا، چه متغیرهایی در پاکستان سبب رویکرد گروه‌های با تفکر طالبانیستی به خشونت گردیده است؟

۱-۲. سنت‌ها و سوابق تاریخی

تأمل در تاریخ سیاسی پاکستان، بیانگر این مهم است که نقش اسلام در تحولات سیاسی این کشور [متغیر سنت‌ها و سوابق تاریخی] از مهم‌ترین عامل‌های مشوق برخی

گروه‌های بنیادگرا به رفتار خشونت‌آمیز است. توضیح اینکه پاکستان قبل از استقلال، بخشی از کشور هندوستان بود که اسلام و به‌ویژه مکتب دیوبندی نقش مهمی در استقلال این کشور از هند داشت. شاه ولی‌الله دهلوی، رهبر مکتب دیوبندی، زمانی که هندوستان تحت سلطه استعمار بریتانیا بود، تنها راه نجات مسلمانان را وحدت و انجام جهاد علیه کفار اعلام کرد (محمدی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰). پس از قیام هندوها علیه استعمار بریتانیا در سال ۱۸۵۷م و به دنبال آن سرکوب و تخریب دهلی، مرکز فرهنگی مسلمانان، همراه با اعدام و تبعید عده زیادی از مسلمانان (فرمانفرمایان، ۱۳۸۶)، فرصت مناسبی برای تأسیس و رشد مدارس دیوبندی در هند فراهم شد که این مدارس، مبلغ نوعی رادیکالیزم در میان دانش‌آموزان خود بودند و آن‌ها را به جهاد علیه بریتانیا تشویق می‌کردند (پیام آفتاب، ۱۳۸۷). در سال ۱۹۴۷ پس از اعلام استقلال هند، میان مسلمانان و هندوها اختلاف بروز کرد و این اختلاف منتهی به جدایی پاکستان از هند و اعلام استقلال این کشور انجامید. بدین ترتیب، اسلام از نظر تاریخی نقش مهمی در تحولات پاکستان داشت.

پس از استقلال پاکستان، نقش اسلام در تحولات این کشور به دو دلیل باقی ماند؛ اولاً، پاکستان توجه خاصی به موضوع کشمیر دارد و همیشه یکی از عوامل اثرگذار بر سیاست خارجی پاکستان در قبال هندوستان، موضوع مسلمانان کشمیر بوده است. ثانیاً، اسلام ابزاری نزد دولت‌مردان پاکستان برای تحقق اهداف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای این کشور بوده است (نصر، ۱۳۸۶، ص ۲۸). به نظر می‌رسد با توجه به چنین پیشینه‌ای بود که ژنرال ضیاءالحق اقدام به کمک به مجاهدین افغانستان برای مقابله با سربازان اشغالگر شوروی کرد و یا در زمان پرویز مشرف طالبان به عنوان نماد بنیادگرایان خشونت‌گرا و با حمایت پاکستان موفق به تشکیل حکومت در افغانستان گردید. بدون تردید چنین سیاست‌هایی زمینه را برای تداوم نقش اسلام در صحنه سیاسی پاکستان و رویکرد برخی از گروه‌های بنیادگرا به خشونت فراهم می‌کند؛ زیرا چنین خشونت‌مورد نیاز دولت‌مردان برای تحقق اهداف خود است.

۲-۲. توجیحات ارزشی

دومین متغیر تسهیل‌کننده خشونت در میان برخی از گروه‌های اسلامگرا در پاکستان توجیحات ارزشی و هنجاری است. توضیح اینکه دو جریان فکری و یا مکتب، نقش مهمی در رشد بنیادگرایی از نوع خشونت‌آمیز در پاکستان داشته‌اند؛ یکی مکتب دیوبندی و دیگری فرقه وهابیت است که هر دو جریان، انجام جهاد علیه کفار را در میان طرفداران خود تبلیغ می‌کردند. شاه ولی‌الله دهلوی، رهبر مکتب دیوبندی، جهاد در راه خدا را به عنوان ابزاری برای مبارزه با کفار می‌دانست و پس از تأسیس مدارس دیوبندی در هند، مدرسان آن‌ها رسماً جهاد را به دانش‌آموزان در این مدارس آموزش می‌دادند (باشگاه اندیشه، ۱۳۸۶). مکتب وهابیت نیز که خود متأثر از افکار و اندیشه‌های ابن‌تیمیه بود، مبلغ افکاری مشابه بود و در مدارس دینی که از سوی این مکتب و با کمک دولت عربستان سعودی در پاکستان اداره می‌گردد، به صورت علنی و رسمی در میان دانش‌آموزان (طلبه‌ها) انجام جهاد علیه دشمنان به عنوان یک عمل واجب تبلیغ می‌گردید (مصاحبه با شفیع، ۱۳۸۸). به نظر می‌رسد رفتار سیاسی طالبان پس از به قدرت رسیدن در افغانستان مصداق عینی همین تفکر باشد.

۲-۳. اقتدار سازمانی

عامل دیگر تسهیل‌کننده خشونت در میان گروه‌های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی در پاکستان، «اقتدار سازمانی» و نهادی آن‌هاست؛ ویژگی‌ای که خود تا اندازه زیادی پیامد تحصیل در مدارس دینی، اعم از دیوبندی و وهابیت، است؛ زیرا دانش‌آموزان ضمن تحصیل در این مدارس از نظر سازمانی نیز سازماندهی می‌گردند. علاوه بر این، دو نفر از رؤسای جمهور پاکستان - یعنی ژنرال ضیاءالحق و پرویز مشرف - با سیاست‌های خود، گروه‌های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی را در سازماندهی و انجام تشکیلات سازمانی خود یاری دادند. ضیاءالحق برای تحقق سیاست‌های داخلی و منطقه‌ای خود، به‌ویژه در افغانستان، ناگزیر به دادن امتیاز به گروه‌های بنیادگرا گردید. از این رو، نامبرده برای نخستین بار در تاریخ پاکستان دستور داد تا مدرک تحصیلی مدارس دینی معتبر شناخته شود و دستگاه‌های دولتی، به‌ویژه ارتش، موظف به استخدام این نیروها در

ارتش پاکستان شدند. ضیاءالحق تا آنجا پیش رفت که ارتقای درجه نظامیان را مشروط به گذراندن دوره آموزش دینی در مدارس و انجام فرائض دینی کرد (شفیعی، ۱۳۸۴، ص ۳). بی‌تردید چنین سیاست‌هایی فرصتی مناسب در اختیار گروه‌های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی قرار داد تا از نظر تشکیلاتی خود را سازماندهی کنند؛ موضوعی که بعدها بیشترین پیامد آن در ارتش پاکستان تجلی یافت، به‌گونه‌ای که سرویس‌های اطلاعاتی ارتش پاکستان زمینه به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان در اوائل دوران حکومت پرویز مشرف را فراهم کردند. تشکیل حکومت اسلامی در افغانستان توسط طالبان و اعلام خلافت اسلامی توسط آنان، نقطه عطف موفقیت گروه‌های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی در ایجاد تشکیلات سازمانی بود که مرکز فکری و لجستیکی آن‌ها در پاکستان قرار داشت. لذا تاریخ، بهترین فرصت را برای انجام رفتار خشونت‌آمیز در اختیار آن‌ها قرار داد.

۲-۴. مداخله خارجی

چهارمین متغیر تسهیل‌کننده انجام رفتار خشونت‌آمیز توسط گروه‌های صاحب تفکر طالبانیستی در پاکستان «مداخله خارجی» است. مداخله خارجی در پاکستان به دو شکل رفتار خشونت‌آمیز توسط برخی گروه‌های بنیادگرا را تشویق کرده است؛ یکی از بعد منفی و مقابله‌جویی و دوم، از نظر تشویقی و الهام‌پذیری. توضیح اینکه در پاکستان همانند بسیاری دیگر از مناطق جهان رویکرد به اقدام خشونت‌آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا به عنوان واکنشی در قبال افزایش نفوذ غرب، اعم از فرهنگی و سیاسی، بوده است. لذا به هر اندازه که مداخله غرب در پاکستان افزایش یافته، به همان نسبت نیز انجام اقدامات خشونت‌آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا افزایش یافته است که شاید نمونه بارز آن، تحولات پاکستان پس از حادثه یازده سپتامبر باشد. پس از حمله انتحاری به ساختمان تجارت جهانی در سپتامبر ۲۰۰۱ و نشانه رفتن انگشت اتهام آمریکا به سوی القاعده به عنوان مقصر اصلی و تصمیم این کشور مبنی بر مقابله با این گروه در افغانستان و پاکستان، میزان دخالت آمریکا در پاکستان افزایش یافته است، به‌گونه‌ای که در ماه‌های اخیر نیروهای آمریکایی بدون توجه به موضع دولت پاکستان اقدام به حمله

به منطقه وزیرستان به عنوان مقر نیروهای القاعده در پاکستان کرده‌اند. اتخاذ چنین سیاستی توسط دولت آمریکا، سبب افزایش اعمال خشونت‌آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا در پاکستان گردیده است که نوک پیکان آن‌ها بیشتر متوجه غرب و یا نمادهای غربی بوده است که مصداق عینی آن، انفجار هتل ماریوت است.

نکته جالب توجه اینکه مداخلات خارجی در برخی مقاطع خود انجام رفتارهای خشونت‌آمیز توسط بنیادگرایان را در پاکستان تشویق کرده است که در این میان، نقش آمریکا در دوران زمامداری ژنرال ضیاءالحق و تبلیغات دینی عربستان سعودی از دیگران پررنگ‌تر است. توضیح اینکه آمریکا در دوران ضیاءالحق برای مقابله با نیروهای اشغالگر شوروی در افغانستان حاضر به کمک به گروه‌های جهادی گردید که اگرچه، در افغانستان علیه شوروی مبارزه می‌کردند، پایگاه اصلی آن‌ها در پاکستان قرار داشت و به دلیل تحصیل در مدارس دینی از نظر آشنخواری فکری متأثر از مکتب دیوبندی و وهابیت بودند. لذا در این مقطع غرب، به‌ویژه آمریکا، مشوق رفتار خشونت‌آمیز در میان گروه‌های با تفکر طالبانیستی در پاکستان بود. البته، در سال‌های اخیر پس از پایان غائله افغانستان، این خشونت متوجه شیعیان شده است؛ رویدادی که مورد حمایت دولت عربستان است؛ کشوری که با حمایت از گسترش وهابیت خود به عنوان یک عنصر خارجی مشوق انجام رفتار خشونت‌آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی در صحنه سیاسی پاکستان بوده است.

۲-۵. گسترش سکولاریسم

متغیر دیگری که در میزان انجام رفتار خشونت‌آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا در پاکستان نقش داشته است، نوع نگاه دولت‌مردان پاکستان به نقش اسلام در اداره جامعه و یا به تعبیر دقیق‌تر، جایگاه اسلام در صحنه سیاسی این کشور بوده است. پاکستان صاحب نظام جمهوری اسلامی است؛ از این رو، نقش اسلام در اداره جامعه می‌تواند سبب افزایش و یا کاهش رفتارهای خشونت‌آمیز توسط گروه‌های رادیکال اسلامگرا گردد؛ برای نمونه، سیاست‌های ژنرال ضیاءالحق مبنی بر توجه به اسلام و همکاری با فارغ‌التحصیلان مدارس دینی سبب کاهش خشونت توسط گروه‌های بنیادگرا گردید

(شفیعی، ۱۳۸۴، ص ۴). اما برعکس سیاست‌های سکولاریستی بی‌نظیر بوتو، رهبر حزب مردم، و یا فاصله‌گیری پرویز مشرف پس از واقعه یازده سپتامبر از گروه‌های مذهبی و اعمال فشار بر آنها (شفیعی، ۱۳۸۶، ص ۱۳)، سبب افزایش انجام رفتار خشونت‌آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا در پاکستان گردیده است. ترور بوتو، رهبر حزب مردم، نیز نوعی واکنش گروه‌های اسلامگرا به سیاست‌های سکولاریستی وی بود. در دوران آصف زرداری نیز سیاست نزدیکی وی به آمریکا و کم‌رنگ گردیدن نقش اسلام در اداره کشور از جمله عواملی بوده است که انجام رفتارهای خشونت‌آمیز را در میان گروه‌های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی در پاکستان تشدید کرده است.

۲-۶. سرکوب و فشار

عامل دیگر تسهیل‌کننده انجام رفتار خشونت‌آمیز توسط گروه‌های رادیکال بنیادگرا در پاکستان، اتخاذ سیاست سرکوب و فشار توسط دولت در قبال آنها بوده است و برعکس، هر زمان که دولت از میزان سرکوب کاسته و با اتخاذ برخی سیاست‌ها زمینه مشارکت آنها در ساختار قدرت را فراهم ساخته، از میزان رفتارهای خشونت‌آمیز کاسته شده است؛ برای نمونه، در دوران ژنرال ضیاءالحق و یا در دوران نوازشریف و حتی در اوائل حکومت پرویز مشرف که دولت از اعمال فشار بر گروه‌های اسلامگرا کاست و نسبت به آنها سیاست تحبیب قلوب و مشارکت اتخاذ کرد، میزان رفتارهای خشونت‌آمیز در پاکستان کاهش یافت، اما برعکس سیاست‌های سرکوبگرانه پرویز مشرف در اواخر دوران حکومت خود و اصرار آصف زرداری پس از به قدرت رسیدن مبنی بر حذف تفکر طالبانیستی از صحنه سیاسی پاکستان بر اساس وعده داده شده به آمریکا سبب رویکرد مجدد گروه‌های رادیکال اسلامگرا در پاکستان به رفتارهای خشونت‌آمیز گردید (ملازهی، ۱۳۸۶، ص ۶۳).

۲-۷. فقر اقتصادی

علاوه بر متغیرهای فوق، دو عامل دیگر در پاکستان یعنی «اوضاع اقتصادی» و «موضوع کشمیر» نیز از جمله عواملی بوده است که در افزایش و یا کاهش انجام رفتار

خشونت‌آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا در این کشور نقش داشته است. توضیح اینکه پاکستان از نظر اقتصادی کشوری ضعیف و دارای یکی از پایین‌ترین درآمدهای سرانه است. از این رو، هرگاه دولت‌های پاکستان بنا بر دلایلی، اعم از داخلی و خارجی، با بحران اقتصادی مواجه و در معرض اتهام فساد مالی قرار گرفته‌اند، انجام رفتارهای خشونت‌آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا تشدید گردیده است. به نظر می‌رسد انجام برخی رفتارهای خشونت‌آمیز در دوران بی‌نظیر بوتو ریشه در وخامت اوضاع اقتصادی و گسترش فساد اعم از اداری و مالی در این کشور داشته باشد. و سرانجام، آخرین عامل مؤثر بر میزان رفتار خشونت‌آمیز گروه‌های بنیادگرا در پاکستان، سیاست این کشور در قبال مسئله کشمیر بوده است.

۲-۸. بحران کشمیر

مردم پاکستان به‌ویژه گروه‌های اسلامگرا متأثر از مکتب دیوبندی، به سیاست‌های دولت در قبال موضوع کشمیر و وضعیت مسلمانان این منطقه حساس بوده و اتخاذ هرگونه سیاست انفعالی توسط دولت و اعمال فشار توسط رقیب، یعنی هندوستان علیه مسلمانان در کشمیر، گروه‌های بنیادگرا با تفکر دیوبندی و وهابیت را در پاکستان به اتخاذ سیاست‌های خشونت‌آمیز تشویق کرده است؛ وضعیتی که در دوران نواز شریف و آصف زرداری تجلی یافت. نواز شریف متهم به کوتاه آمدن در موضوع کشمیر و اتخاذ سیاست انفعالی در قبال هندوستان گردید. پیامد این مهم، کودتای پرویز مشرف بود؛ موضوعی که توسط گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال مورد استقبال قرار گرفت و آنها از نخستین گروه‌هایی بودند که به رئیس دولت کودتا تبریک گفتند. پس از به قدرت رسیدن آصف زرداری نیز یکی از انتقادات گروه‌های اسلام‌گرا با تفکر دیوبندی از دولت پاکستان، در سیاست‌های دولت در قبال کشمیر بوده است؛ نارضایتی‌ای که برخی رسانه‌ها انفجار هتل تاج محل را نوعی واکنش توسط گروه‌های بنیادگرا به سیاست‌های دولت در کشمیر دانسته‌اند؛ بدین معنا که این اقدام هشدار می‌دهد که دولت پاکستان بوده است که اگر دولت هم در راستای سیاست‌های غرب‌گرایانه خود، خواهان انفعال در موضوع کشمیر باشد، آنها کوتاه نخواهند آمد.

نتیجه‌گیری

عرصه تحولات سیاسی پاکستان، تاکنون غیرقابل پیش‌بینی و انعطاف‌پذیر بوده است، لذا هیچ رخدادی در این کشور دور از انتظار نیست. پاکستان آمیزه‌ای از پدیدارها و پدیده‌های گوناگونی است که نگاه تک‌بعدی به آن، باعث تجزیه و تحلیل و داوری نادرست آن می‌شود. اسلام‌گرایی در کنار سکولاریسم، نظامی‌گری دوشادوش مردم‌سالاری، آمریکاگریزی در برابر غرب‌گرایی و فرقه‌گرایی شدید در برابر ملی‌گرایی از تعارضات موجود در محیط سیاسی پاکستان است.

یکی از مؤلفه‌های مهم در صحنه سیاسی اسلام‌آباد گروه‌های اسلام‌گراست که رفتار برخی از این گروه‌ها توأم با خشونت است. این گروه‌ها ریشه در مدارس مذهبی پاکستان دارد؛ مدارس که متأثر از مکتب دیوبندی می‌باشند و بعدها به شدت از افکار وهابیت الهام گرفتند. طالبانسم از جمله تفکرات رایج در میان برخی گروه‌های اسلام‌گرا پاکستان است که گرچه ریشه در مکتب دیوبندی دارد، اما امروزه به دلیل حمایت از سوی وهابی‌ها، نسخه جدیدی از تفکرات ابن‌تیمیه است. عقب‌افتادگی اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی در پاکستان و پشتیبانی کشورهای عربی و غربی از این جنبش، باعث رشد تفکر طالبانسم در پاکستان شده است؛ تفکری که موفقیت آن تأسیس حکومت در افغانستان و اثرگذاری در سطح منطقه است.

مظنون بودن القاعده در حملات ۱۱ سپتامبر، که در حوزه نفوذ طالبان فعالیت می‌کرد، سبب حمله آمریکا و متحدان آن به افغانستان و تلاش در از بین بردن القاعده و طالبان بود. در اوایل تصور می‌شد که این جنبش با حملات نیروهای آمریکا و متحدانش به افغانستان از بین خواهد رفت، اما درواقع، با حمله آمریکا به افغانستان طالبان و القاعده پایگاه اصلی خود را از دست دادند، اما از بین نرفت. ادامه اشغال افغانستان، فشار بر پاکستان برای سرکوب طالبان و تجدید سازمانی این جنبش از جمله مواردی است که سبب رویکرد مجدد گروه‌های طرفدار این طرز تفکر در پاکستان به خشونت گردیده است.

حوادث یک سال اخیر در اسلام‌آباد نشان‌دهنده قدرت‌یابی مجدد طالبانسم در پاکستان است؛ حوادث مسجد لعل، ترور بی‌نظیر بوتو، استعفای پرویز مشرف و

حوادث تروریستی هتل ماریوت و بمبئی از جمله مواردی است که گروه‌های اسلام‌گرا با تفکر طالبانیستی متهم به سازماندهی آن شده‌اند.

کتابنامه

احمدی، حمید (۱۳۷۷)، «آینده جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه: طرح یک چارچوب نظری»، فصلنامه خاورمیانه، ش ۱۴-۱۵.

امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۰)، «بحران افغانستان و سیاست منطقه‌ای ایران»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۱۳۳-۱۳۴.

باشگاه اندیشه (۱۳۸۶)، «پاکستان: اتحاد دیوبندی و سلفی‌گری»، در سایت:

<http://www.bashgah.net/pages-14924.html>

بهمنی‌قاجار، محمدعلی (۱۳۸۲)، *اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان به روایت اسناد تاریخی*، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه.

پیام آفتاب (۱۳۸۷)، «فرقه دیوبندی»، در:

<http://www.aftab.ir/articles/religion/400415.html>

جمالی، جواد (۱۳۸۶)، «انتخابات پاکستان؛ چالش قدرت»، در سایت:

<http://www.did.ir/document/index.aspx?cn=pp00020080906590117>

خسروشاهی، هادی (۱۳۸۶)، «تحولات جنوب آسیا در بستر نزاع شرق و غرب»، *همشهری دیپلماتیک*، ش ۱۷.

رشید، احمد (۱۳۸۱)، *طالبان، زنان، تجارت و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی*، تهران: نشر بقیعه.

شفیعی، نوذر (۱۳۸۴)، «جایگاه پاکستان در رشد اسلام‌گرایی»، *همشهری دیپلماتیک*، ش ۶۱.

همو (۱۳۸۵)، «نقش دیوبندیسم در سیاست و حکومت پاکستان با تأکید بر جمعیت علمای اسلام»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام*، ۲۹ اسفند.

همو (۱۳۸۶)، «ریشه‌ها و پیامدهای درگیری نیروهای مذهبی با دولت پاکستان»، *همشهری دیپلماتیک*، ش ۱۶.

صدری، محمود (۱۳۸۴)، «تنگناهای پاکستان و چاره‌اندیشی مشرف»، *همشهری دیپلماتیک*، ش ۶۱.

فرمانیان، مهدی (۱۳۸۶)، «شبه‌قاره هند، دیوبندیه، بریلویه و وهابیت»، در سایت:

<http://www.bashgah.net/pages-15013.html>

قراگوزلو، محمد (۱۳۸۲)، «افغانستان؛ پایان همایش بنیادگرایان»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۱۷۳-۱۷۴.

قهرمان‌پور، عسگر (۱۳۸۶)، «متن رسمی استراتژی سیاست خارجی پاکستان»، *همشهری دیپلماتیک*، ش ۱۷.

کابلی، کمال (۱۳۸۶)، «جنبش دیوبندی»، در سایت:

<http://www.bashgah.net/pages-14872.html>

کولایی، الهه (۱۳۸۴)، «آرزوهای بزرگ پاکستان در آسیای مرکزی»، *همشهری دیپلماتیک*، ش ۶۱.

گر، فرریک (۱۳۸۶)، «ریشه‌یابی اختلاف افغانستان و پاکستان»، ترجمه محمد امین خرم، *همشهری دیپلماتیک*، ش ۱۷.

گوهری‌مقدم، ابوذر (۱۳۸۶)، *سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

محمدی، محمدکاظم (۱۳۶۸)، *سیمای پاکستان*، تهران: انتشارات نشر فرهنگ اسلامی

مصباح، محمدتقی (۱۳۸۶)، «دیوبندیه، پشتون‌نیم، طالبان‌نیم»، در سایت:

<http://www.bashgah.net/pages-14888.html>

ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۳)، *ثبات در افغانستان و نقش آن بر امنیت ملی ایران*، تهران: ابرار معاصر.

ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۶)، «چالش سیاسی و ایدئولوژیک در پاکستان»، *همشهری دیپلماتیک*، ش ۲۲.

نصر، ولی‌رضا (۱۳۸۶)، «ارتش، اسلام‌گرایی و دموکراسی در پاکستان»، ترجمه معصوم انتظام، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۲۴۱-۲۴۲.

نصری‌مشکینی، قدیر (۱۳۷۷)، «استیلا طالبان بر افغانستان و امنیت جمهوری اسلامی ایران»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۱۳۲-۱۳۴.

نیات، محمد (۱۳۸۵)، «ریشه‌های فکری طالبان و القاعده»، در سایت:

<http://www.bashgah.net/topics-1008>

هویدی، فهمی (۱۳۷۲)، *افغانستان سقف جهان*، ترجمه سرور دانش، تهران: نشر مالک اشتر.

Kennedy, Charles (1990), *Islamization and Legal Reform in Pakistan, 1979-89*, Pacific Affairs: Vol. 63, No. 1

Binder, Leonard (1961), *Politics in Pakistan*, Berkeley: university of California.

Burki, Shahid Javad and Baxter, Craig (1991), *Pakistan Under the Military; Eleven Year of Zia Ul-Haq*.